

بیجه‌ها بختتری



• سال هشتم • آذر ۹۸ • شماره ۹۳
ماهنامه ویژه کودکان نابینا و کم بینا



دوست خوبم با من بخوان

- ۲ به فکر هموطنان باشیم!
- ۵ جشن تکلیف
- ۶ لالا بخوان!
- ۸ های های
- ۹ از دوستی تا دورویی
- ۱۱ الو، شما؟!!
- ۱۴ میخچه چیست؟
- ۱۶ رودهای بوشهر
- ۱۸ محتاط و پنهان کار
- ۲۰ حیوانات پیش از تاریخ
- ۲۲ کلمه‌ی طلایی
- ۲۳ معما
- ۲۴ گلخند
- ۲۶ پاسخ معما

به فکر هموطنان باشیم!

شب جمعه، خاله رؤیا همهی فامیل را برای شام دعوت کرده بود. خانواده‌ی خاله در آپارتمان زندگی می‌کنند. وقتی ما رسیدیم، در آپارتمان باز بود. بابا گفت: «سلام صاحب‌خانه! میهمان جدید می‌خواهید؟» عموفرخ شوهر خاله گفت: «بفرمایید، قدمتان روی چشم!» برادر کوچولو که داشت کفش‌هایش را در می‌آورد گفت: «بابا! اگر ما قدم‌هایمان را روی چشم عمو بگذاریم که چشمش درد می‌گیرد!»

صدای بلند خنده‌ی ما همهی میهمانان را به طرف در ورودی آپارتمان کشاند. داداش کوچولو که فکر می‌کرد حرف بدی زده، خودش را زیر چادر مامان پنهان کرد. بابا گفت: «پسرم! ناراحت نشو، قدم روی چشم کسی گذاشتن، یک ضرب‌المثل

است یعنی از آمدن تان خوشحالیم و خوش آمدید!»

وقتی همه وارد آپارتمان شدیم و نشستیم، بابا گفت: «چه کسی قبل از ما آمده بود؟» همه‌ی حاضران تعجب کردند. سینا پسر دایی‌رضا گفت: «من آخرین نفر بودم! چطور؟» بابا گفت: «در را باز گذاشته بودی!» سینا گفت: «خوب، در برای نفرات بعدی که شما بودید، باز بود.» مامان گفت: «پسر گلم! وسایل گرم‌کننده داخل آپارتمان روشن است و وقتی در باز می‌شود، هوای گرم به‌سرعت بیرون می‌رود و وسایل گرمازا باید باز هم هوای سرد شده را گرم کنند.»

بابابزرگ صدایش را صاف کرد و گفت: «حرف دخترم کاملاً درست است، موتورخانه و گاز بین ساکنان آپارتمان مشترک است و هزینه‌ی آن را هم همگی باید پردازند. حالا اگر یک

خانواده بی‌دقتی کند و در و پنجره‌ی خانه باز بماند، گاز بیشتری مصرف می‌شود و همه‌ی واحدها باید هزینه‌ی بیشتری بدهند. به این ترتیب، ما به همسایگان خود بد می‌کنیم.»

مامان بزرگ صحبت با بابزرگ را این‌طور تکمیل کرد: «مصرف بیهوده و بیش از اندازه‌ی گاز، نه تنها کار بدی در حق همسایگان بلکه در حق همه‌ی مردم است زیرا هنوز در کشور ما روستاهایی هستند که از گاز بهره‌مند نیستند و زمستان‌ها را با سختی پشت سر می‌گذارند.» هنوز حرف مادر بزرگ تمام نشده بود که کوچک‌ترهای فامیل، همه‌ی درها و پنجره‌های اتاق‌ها را بستند.

[[قاصدک]]

جشن تکلیف

اون روز که جشن تکلیف

تو مدرسه به پا شد

در دل کوچک من

شور و شری به پا شد

گفتم با یاد خدا

انس می گیرم همیشه

دلَم با یاد خدا

راحت و آروم می شه

وقتی که بانگ اذان

می پیچه تو شهر ما

من به نماز می ایستم

حرف می‌زنم با خدا
با اون خدا که مهربون و پاکه
خالق این زمین و آب و خاکه
با اون خدا که همتایی نداره
ابر سیاه به لطف اون می‌باره

«مضری طهماسبی دهکردی»

لالا بخوان!
امروز مادرم داشت
صدکار توی بازار
او گفت: «خواهرت را
یک ساعتی نگاه دار»
آبجی کوچک من

خوابید روی پایم
او گفت: «مثل مامان
لالا بخوان برایم!»
خواندم برای او، من
دوتا کتاب قصه
تا اینکه خواهرم را
بردم به خواب قصه
حس غرور دارم
چون باسواد هستم
از اینکه باسوادم
خوشحال و شاد هستم

[[پیوند فرهادی]]

های های

لی لی، لی لی، های های

گریه کنیم، وای، وای

گریه چرا؟

چون که رفیق ناز من مریضه

دوست تمام بچه ها مریضه

دست و بالش شکسته

شاخه ی سبز پارسالش شکسته

گریه کنیم، مریض شده، وای وای

درخت نازنینی بود، های های

با باد که هم بازی می شد

خواننده ی نازی می شد

هم بازی نسیم می شد
سازِ بدون سیم می شد
سایه‌ای داشت، صفایی داشت
دور و برش، چه جایی داشت
آهای درخت مهربان
نرو، تو شهر ما بمان
باد که بیاد، تاب می خوری
باران بیاد، آب می خوری

[[مصطفی رحماندوست]]

از دوستی تا دورویی

دو نفر، مدت‌ها با هم دوست بودند و ارتباط صمیمانه‌ی آنها
زبان‌زد مردم شده بود. روزی خدمت یکی از بزرگان رفتند. او

که آوازه‌ی دوستی آن دو را شنیده بود، به آن‌ها رو کرد و گفت: «چند وقت است که شما با هم دوست هستید؟» گفتند: «سال‌های زیادی است.» او متفکرانه پرسید: «آیا در این مدت، نزاعی میان شما پیش آمده است؟» گفتند: «هرگز! ما یکدیگر را بسیار دوست می‌داریم.»

او گفت: «آیا شده که یکی از شما، کاری انجام دهد که خلاف میل دیگری باشد و او ناراحت شود؟» گفتند: «بله، گاه چنین پیش آمده است.» گفت: «پس حتماً ناراحتی خود را از روی ترس بیان نمی‌کردید.» گفتند: «بله.» مرد گفت: «پس شما تا کنون با نفاق و دورویی با یکدیگر همنشین بوده‌اید، زیرا دوست واقعی باید مانند آینه باشد و عیب طرف مقابل را به او یادآوری کند.»

[[ابوالفضل هادی منش]]

الو، شما؟!!

مادر از آشپزخانه گفت: «فرشته جان! گوشی تلفن را بردار، دستم بند است!» فرشته گوشی را برداشت. یک نفر گفت: «سلام فرشته جان! منم خاله زهرا!» فرشته مانده بود جواب بدهد یا نه چون اگر مادر می فهمید که او با خاله زهرا حرف زده، عصبانی می شد.

او گوشی را گذاشت و روی مبل نشست. مادر پرسید: «کی بود؟ چرا حرف نزدی؟» فرشته تا آمد جواب بدهد، دوباره زنگ تلفن به صدا درآمد. فوری گوشی را برداشت و به اتاق خودش برد. خاله زهرا بیش از دو سال بود که همراه شوهر و بچه هایش در کشور بحرین زندگی می کرد. خاله زهرا گفت: «فرشته جان، خوبی؟ مامانت، پدرت، داداش علی و داداش محمادت، همه

خوبند؟»

فرشته با شادی اما آهسته جواب داد: «سلام خاله! چه عجب! شما که با مادرم قهر بودید، چی شد که زنگ زدید؟» خاله گفت: «دلَم خیلی براتون تنگ شده اما می‌ترسیدم مامان تو که آبجی من است، عصبانی بشود. از قهر خسته شدم! می‌خواهم با مامانت آشتی کنم!»

خاله گفت: «دیشب خواب مادرم را دیدم. او به من گفت همین امروز باید با رویا آشتی کنی و گرنه من آرامش نخواهم داشت.» صدای گریه‌ی خاله بلند شد. فرشته تا آمد حرفی بزند، مادر توی اتاق آمد و گوشی را گرفت و گفت: «الو، شما؟» با شنیدن صدای گریه‌ی خاله جا خورد. خاله هنوز داشت با گریه حرف می‌زد و می‌گفت: «دلَم برای آبجی رویا تنگ شده.

مادرم توی خواب می‌گفت رویا از تو بزرگ‌تر است. تو باید به او زنگ بزنی و حالش را بررسی. مامانت کجاست؟»

ناگهان صدای گریه‌ی مادر بلند شد: «سلام آجی جان، منم رویا! چه خوب شد زنگ زدی! مادر دیشب به خواب من هم آمد. من هم تصمیم داشتم به تو زنگ بزنم.» حالا هر دو خواهر داشتند گریه می‌کردند. مادر گفت: «شماره‌ات را بگو تا بنویسم.» او شماره‌ی تلفن و موبایل خاله‌زهر را نوشت. خاله گفت: «ما آخر این هفته برای دیدن شما به ایران می‌آییم.»

تلفن قطع شد. مادر که بلند گریه می‌کرد گفت: «چقدر عجیب است! مادر خدا بیامرزم، دیشب به خواب هر دوی ما آمده بود. او برای من یک آیه از قرآن را خواند که وقتی بیدار شدم، آن را در یاد داشتم. بعد از نماز صبح، آن را در قرآن پیدا کردم

اما شماره‌ی تلفن زهرا را نداشتیم که به او زنگ بزنیم.»
فرشته پرسید: «آن آیه چه بود مامان؟» مادر قرآن کوچکش
را آورد و آن آیه را که اولین آیه از سوره‌ی انفال بود، خواند.
معنی آن چنین بود: «با هم آستی کنید.» مادر گفت: «دخترم از
معنی این آیه می‌شود فهمید که خدا قهر و جدایی را دوست
ندارد.»

[[مجید ملا محمدی]]

میخچه چیست؟

مردم به اشتباه تصور می‌کنند که تنها ورزشکاران دچار
میخچه‌ی پا می‌شوند اما در واقع، هر کسی ممکن است به آن
مبتلا شود. میخچه، نوعی عفونت قارچی است که ورزشکاران
بیشتر به آن مبتلا می‌شوند زیرا از رختکن و حمام مشترک

استفاده می‌کنند. میخچه با التهاب و قرمزی پوست میان انگشتان پا شروع می‌شود. این بافت شل و مرده، پوسته می‌شود و می‌افتد. اگر قارچ ایجاد کننده میخچه به حال خودش گذاشته شود، پوست را ضخیم و لایه لایه می‌کند. در این مرحله، بیماری ممکن است به تمام پا سرایت کند.

قارچ ایجاد کننده میخچه همیشه روی پوست، جا خوش می‌کند اما اگر پای‌تان را تمیز و خشک نگه دارید، نمی‌تواند عفونت ایجاد کند. وقتی پا برای مدتی طولانی مرطوب بماند، قارچ فرصتی مناسب برای نفوذ به لایه‌ی خارجی پوست می‌یابد و در آنجا موادی می‌سازد که موجب آسیب به پوست می‌شود. با خشک کردن رطوبت میان انگشتان پس از حمام و عوض کردن سریع جوراب، می‌توانید مانع ایجاد میخچه شوید. اگر

سوزش یا التهابی در پا حس کردید، با پزشک عمومی یا متخصص پوست مشورت کنید.

[[سپیده عنذلیب، حسین یاسینی]]

رودهای بوشهر

در استان بوشهر دو دسته رود جریان دارند: رودهای دائمی که تقریباً در تمام سال، آب در آنها جاری است و رودهای فصلی یا موقت که بخشی از سال، آب دارند. مهم‌ترین رودهای دائمی بوشهر:

رود مُند پر آب‌ترین رود بوشهر است اما آب آن به دلیل عبور از گنبدهای نمکی، شور است.

رود شاپور از کوه‌های غربی شیراز سرچشمه می‌گیرد. آب آن شیرین است و ماهی زیادی دارد.

رود دالکی از شمال وارد استان بوشهر می‌شود. از آب آن برای آبیاری نخلستان‌ها استفاده می‌کنند. در مسیر این رود، چشمه‌های آب معدنی گوگرددار وجود دارد. به همین سبب، مزه‌ی آب آن کمی ترش است. وقتی دو رود شاپور و دالکی به هم می‌رسند، رود بزرگ‌تری به نام «حله» به وجود می‌آورند. آب رود حله به مصرف کشاورزی و آبیاری نخلستان‌ها می‌رسد. بخشی از آن نیز به تالاب حله می‌ریزد. تالاب حله، محیط مناسبی برای زندگی جانوران و گیاهان است. به همین دلیل، هر سال پرندگان گوناگونی به آنجا مهاجرت می‌کنند.

آبشار رود فاریاب، آبشار آخوره در بخش ارم، آبشار تل‌سرکوب در بخش سعدآباد و آبشار زیرراه، از دیدنی‌های استان بوشهر است. چهار رود اهرم، شور، آبداری و دره‌گپ، از

مهم‌ترین رودهای فصلی استان بوشهر هستند.
گیاهان بوشهر از نوع گیاهان نواحی گرمسیری هستند.
مهم‌ترین گیاه در این استان، درخت خرما است. درختان و
درختچه‌های گرمسیری نظیر گز، کنار و کهور نیز در این استان
فراوان است. گیاهان علوفه‌ای مناطق استپی و سایر گیاهان از
خانواده‌ی گندمیان در این استان می‌رویند. علاوه بر این، گندم
و جو و سایر محصولات کشاورزی در مناطق هموار استان رشد
می‌کند.

«مضدی چوبینه، کورش امیری‌نیا»

محتاط و پنهان‌کار

بیشتر دلفین‌ها در دریای آزاد زندگی می‌کنند ولی برخی از
خویشاوندان‌شان را می‌توان در بعضی از رودخانه‌های بزرگ

جهان یافت. این جانوران پنج نوع یا گونه دارند که دو گونه از آن‌ها در ناحیه‌ی هندوستان، دو گونه در آمریکای جنوبی و یک گونه در چین یافت می‌شود. دلفین‌های رودخانه‌ای چشم‌های کوچکی دارند و تقریباً نابینا هستند، زیرا بینایی در آب گل‌آلودی که در آن زندگی می‌کنند، کاربرد چندانی ندارد. با این حال، آنها می‌توانند مانند سایر دلفین‌ها با استفاده از انعکاس امواج صوتی به خوبی شنا کنند. این جانوران، طعمه‌هایی نظیر ماهی‌ها را به وسیله‌ی انعکاس صدا شناسایی می‌کنند. آن‌ها بیش از صد دندان کوچک تیز دارند.

دلفین رودخانه‌ی سند این جانور تقریباً ۹۰ کیلوگرم وزن دارد و شبیه دلفین رودخانه‌ی گنگ است. انسان‌ها این دلفین را برای روغن بدنش که در ساختن بعضی داروهای بومی محلی از

آن استفاده می‌شود، شکار می‌کنند. سدسازی بر نحوه تغذیه و زندگی این جانوران تأثیر منفی گذاشته است. تمام دلفین‌هایی که در رودخانه زندگی می‌کنند، به دلیل صید بیش از حد ماهی، آلودگی آب‌ها، استفاده از تورهای ماهیگیری و سر و صدای شدید قایق‌ها بسیار کمیاب شده‌اند.

دلفین رودخانه‌ی سند و دلفین باله سفید چیانگ جیانگ (یانگ تسه) در چین، دو نوع از نادرترین پستانداران جهان هستند و امروزه از هر نوع، فقط چند صد دلفین باقی مانده است.
«صدیقه ابراهیمی و مهرزاده میناثراد»

حیوانات پیش از تاریخ

آشنایی با عقرب‌های دریایی عقرب‌های دریایی، شکارچسانی بی‌رحم با چنگال‌های خاردار برای گرفتن غذا

بودند. آن‌ها همزمان با کوسه‌ماهی‌های نخستین، می‌زیستند و طول‌شان تا دو متر هم می‌رسید. آن‌ها ستون مهره‌ها نداشتند و به‌جای آن، یک اسکلت بیرونی صدف مانند پیکرشان را پوشانده بود. این عقرب را به‌نام «تریگوتوس» می‌شناسند.

ماهیان ششدار بیشتر ماهی‌ها با کمک آبشش‌های خود اکسیژن را از آب می‌گیرند اما پس از آنکه گیاهان در خشکی پدیدار شدند، اتفاق شگفت‌انگیزی رخ داد. برخی از گونه‌های ماهیان برای تنفس از هوا، شش داشتند. دانشمندان آنان را «ماهیان ششدار» می‌نامند و گمان می‌کنند آن‌ها به این دلیل شش داشتند که اکسیژن کافی در رودها و دریاچه‌های کم عمق زیستگاه آن‌ها وجود نداشت. هنگامی که ماهیان ششدار پدید آمدند، هوا بسیار گرم شده بود. آب به بخار تبدیل می‌شد و

دریاچه‌ها و رودها را کم عمق‌تر می‌کرد و در نتیجه، اکسیژن
آن‌ها کاهش می‌یافت.

«مهرداد تهرانیان‌راد»

کلمه‌ی طلایی

پاسخ کلمه‌ی طلایی آبان، شاهنامه بود با این پاسخ‌ها: شال،
انار، هفت، نگین، استوا، مهتاب، هوا.

کلمه‌ی طلایی این ماه، شش حرف دارد که برای یافتن آن
باید به این پرسش‌ها پاسخ دهید:

۱. شاعر معروف ایرانی که مثنوی او بسیار معروف است.
۲. میوه‌ی بسیار مفیدی که خرگوش هم آن را دوست دارد.
۳. چاشنی که از گوجه و انار می‌گیرند و اگر به آخرش حرف
(ع) اضافه کنیم، مساوی یک چهارم است.

۴. ابزاری که با آن زمین کشاورزی را زیر و رو می‌کنند.
۵. خیاط‌ها پیش از دوختن لباس، آن را روی کاغذ می‌کشند.
۶. غذای خوشمزه که با اسفناج و تخم‌مرغ درست می‌شود.

معما

* پدر لایلا چهار دختر دارد: سمیه، سمیرا، سودابه. اسم چهارمی چیست؟

* چطور امکان دارد چهار نفر زیر چتری بروند و هیچ‌یک خیس نشوند؟

* یک نفر خانهاش طبقه‌ی هشتم یک آپارتمان بود. صبح‌ها که سر کار می‌رفت، با آسانسور می‌رفت پایین ولی شب‌ها که برمی‌گشت، از پله‌ها بالا می‌رفت! چرا؟

* اگر یک فیل برود توی استخر، چه جوری بیرون می‌آید؟

*** شخصی بدون استفاده از هواپیما خود را دو ساعته از مشهد به تهران می‌رساند. چطور چنین چیزی امکان دارد؟**
[[پاسخ‌ها در پایین همین نشریه]]

گلخند

😊 از مردی پرسیدند: «ماشینت چه رنگی است؟» گفت: «نوک‌مدادی.» گفتند: «ماشین تو که قرمز است!» گفت: «مداد قرمز هم نوک دارد!»

😊 مرد: «باز هم که پارچه خریدی؟» زن: «می‌خواهم برایت دستمال بدوزم.» مرد: «این که چهار متر پارچه است!» زن: «با بقیه‌اش برای خودم پیراهن می‌دوزم.»

😊 صاحب‌خانه: «هر وقت می‌گویم گرایه‌ی خانه را بده، می‌گویی بگذار حقوق بگیرم. پس کی حقوق می‌گیری؟»

مستأجر: «صبر کن استخدام بشوم!»

😊 به یک نفر گفتند: یک معما بگو. گفت: «آن چیست که زمستان‌ها خانه را گرم می‌کند ولی تابستان‌ها بالای درخت است؟» حاضران هر چه فکر کردند، جوابی پیدا نکردند. گفتند: «نمی‌دانیم، خودت بگو!» گفت: «بخاری.» حاضران گفتند: «بخاری زمستان‌ها خانه را گرم می‌کند ولی تابستان‌ها که بالای درخت نیست؟» آن شخص گفت: «بخاری خودم است، دلم می‌خواهد بگذارمش بالای درخت.»

😊 به یک نفر گفتند: سه آرزو کن. گفت: «اول یک ماشین پژو پیدا کنم، دوم یک ماشین پژوی دیگر و سومین آرزوم هم این است که باز یک ماشین پژوی دیگر پیدا کنم.» پرسیدند: «چرا هر سه آرزویت یکی است؟» گفت: «چون می‌خواهم هر سه را

بفروشم، یک ماکسیما بخرم.»

پاسخ معما

❁ لیلا.

❁ باران نمی بارد.

❁ چون قدش کوتاه بوده، صبح ها که می خواسته پایین برود،

دستش به دکمه ی طبقه ی همکف می رسیده ولی شب که

می خواسته برگردد، دستش به دکمه ی طبقه ی هشتم

نمی رسیده.

❁ با تن خیس بیرون می آید.

❁ در دست راستش یک ساعت و در دست چپش یک ساعت

دیگر می بندد. بعد دو ساعته به تهران می رود.



Bacheh-ha Boshra

Managing Director: Nasrin Atyabi
Address: P.O.BOX 17775/188 Tehran
Fax: +9821 3310266
Cell Phone: +98 912 307 0328
Website: www.kamna.ir

چاپ: بریک، تهران، ایران، ایران بهادری پور، پتاک ۴۸
تلفن: ۳۳۵۱۱۵۵۴ / ۳۳۱۰۴۶۸
تلفکس: ۳۳۱۰۴۶۶ شماره: ۰۹۱۲ ۳۰۷۰۳۲۸
ایران، جلد، وحید تائبی

ماهنامه ویژه کودکان نابینا و کم بینا
صاحب انتشار و مدیر مسئول: نسرین ایتابی
انور فسی، حسین یوسفی، فرزاد
ویراستار: سید محمد حسینی
ناقصی، ایران - تهران صندوق پستی: ۱۷۷۷۵/۳۳۸